

پیشنهادهای «دکتر ظریف» برای دنیای بدون تروریسم

دکتر ظریف، وزیر خارجه ایران، در جدیدترین مقاله خود...

اعتدال: دکتر ظریف، وزیر خارجه ایران، در جدیدترین مقاله خود [که نسخه‌ی فارسی و انگلیسی این مقاله را در صفحه توییت خود به اشتراک گذاشته است] به بررسی زمینه‌ها و ریشه‌های مختلف پیدایش و گسترش جریان‌های افراطی و تروریستی و راهکارهای مقابله با آن با هدف ریشه‌کنی جامع این پدیده شوم پرداخته است. متن کامل فارسی این مقاله تفصیلی که با عنوان «چگونه با زمینه‌های گسترش افراطی‌گری و تروریسم مقابله کنیم» در مجله Iranian review of foreign affairs به زبان انگلیسی منتشرشده به شرح زیر است:

* چگونه با زمینه‌های گسترش افراط‌گری و تروریسم مقابله کنیم؟

امروزه درباره چالش سهمگین تروریسم و افراط‌گری که جامعه جهانی با آن روبرو است و هم چنین مبارزه با این پدیده و جلوگیری از گسترش و در صورت امکان ریشه کنی نهائی آن، بسیار سخن گفته می‌شود. صرف نظر از این که کشورهای مختلف چه موضعی نسبت به این دو پدیده دارند، یا جوهره‌ی سیاست رسمی کشورهای مختلف در قبال آنها چیست، جامعه جهانی با این باور مشترک هم داستان است که باید به فوریت به این معضلات پرداخت و با مؤثرترین شکل ممکن از دست آنها خلاصی یافت. [به هر حال] در صورت برخورد با این چالش کمترین تردیدی وجود ندارد.

* تروریسم و افراط‌گری،

نتیجه طبیعی ناکارآمدی وضعیت کنونی

بین المللی است

فراسوی مجادلات پایان ناپذیر رایج میان سیاستمداران، این دو معضل همزاد، یعنی تروریسم و افراط‌گری، نتیجه طبیعی ناکارآمدی وضعیت کنونی بین المللی و به ویژه تحولات اخیر است. این دو معضل نه به منطقه مشخصی از جهان محدود می‌شود و نه مختص دین و مذهب خاصی است. هم چنین نمی‌توان تنها در محدوده یک منطقه خاص و یا با اتکاء صرف بر سخت افزارهای نظامی با آن مقابله کرد. پس از گذشت یک و نیم دهه از شکست کامل در مبارزه با تروریسم پس از حادثه یازده سپتامبر- واقعیات ملموس و کریه امروزمین ما را بر آن می‌دارد تا با چشمانی کاملاً باز و به دور از توهم و یا خودفریبی این چالش‌ها را بررسی و مطالعه کنیم.

اکنون باید بر همه آشکار شده باشد که مبارزه تأثیرگذار و موفق علیه این دو پدیده سرطانی، نیازمند رویکرد همه جانبه و راهبرد چند بخشی است که بیش و پیش از هر چیز، در گروی درک هوشیارانه از شرایط اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و جهانی‌ای است که زمینه ساز این دو پدیده شده‌اند.

مهار و در نهایت ریشه کن کردن واقعی سازمان‌های افراط‌گرای تروریستی نیاز مبرم امروز است. اما این تنها گام نخست و بخشی از یک تلاش بزرگ‌تر است. معضلاتی با طبیعت جهانی و ریشه‌های عمیق، باید به درستی فهمیده شوند. علاوه بر این، همکاری حقیقی جهانی برای مبارزه با این پدیده‌ها، ضروری است.

* شالوده شکنی پیش‌انگاشته‌ها (تصوراتی که باید زدوده شود)

تصورات نادرست، تحریف‌ها و اتهام‌زنی‌های نابجا، بسیار زیادند. از این رو، برای فهم شرایط اجتماعی و زمینه‌های جهانی، ابتدا باید توهمات نادرست از ذهن‌ها زدوده شوند.

رهیافت غالب و رسمی درباره تروریسم، چه در ایالات متحده یا دیگر کشورها، عموماً ساختگی، برای مصرف داخلی و یا ابزاری در جهت خط‌مشی‌ها و اقدامات سیاسی مشخص است. در این صورت، جای تعجب نیست که بشنویم مشاور امنیت ملی یکی از

دولت‌های منطقه بگوید: «در معرکه سوریه، افراط‌گرایان و نیروهای نظامی سوریه یکدیگر را از بین خواهند برد.» این خط فکری و سیاسی نشان می‌دهد که چرا و چگونه شرایط به بن بست کنونی رسیده است. دیدگاه‌های سطحی از وضعیت‌های پیچیده، همراه با تعقیب سیاست‌های کوتاه نظرانه و خود محور، محکوم به شکست هستند. بدون شک، همان گونه که برای همگان محسوس است، نه تنها در سوریه، بلکه در هر جای دیگر شاهد شکست این نگرش کوتاه‌بینانه بوده‌ایم. تصور دیگری نیز باید زوده شود. برای ما در غرب آسیا، آسان است که غرب را به واسطه اقداماتش به عنوان مقصر شورش‌های مان سرزنش کنیم. تاریخ این پهنه از زمین پر از شواهدی بر این مدعاست. سایه سنگین خاطرات تلخ دیرپا و تفرقه‌اندازی‌هایی که میراث «طراحی خطوط بر روی شن‌ها» در جنگ جهانی اول و دوره پس از آن است، کماکان در بسیاری از دولت‌ها و جوامع غرب آسیا قربانی می‌گیرد.

همزمان، برای غرب نیز بسیار آسان بوده است که انگشت اتهام را به سوی ما به عنوان مسلمانان غرب آسیا، صرف نظر از اختلاف‌ها، مخالفت‌ها و حتی نزاع‌های موجود نشانه رود.

متهم کردن هر یک از طرفین از سوی دیگری، می‌تواند آسان‌ترین راه برای انحراف از اصل موضوع باشد. اما چنین کاری نه صحیح است و نه راه‌گشا. چراکه جهان امروز ما بسیار پیچیده‌تر از گذشته شده است.

سومین تصور غلطی که باید رفع شود، اعتقاد به این باور است که از یک سو میان دیکتاتوری و تروریسم رابطه مستقیمی وجود دارد و از سوی دیگر دموکراسی‌ها با یکدیگر نمی‌جنگند؛ عبارتی که از فرط تکرار به ظاهر بدیهی و مسلم می‌نماید. اگر چه این گزاره‌ها تا حدودی و در مواردی ممکن است درست باشند، اما شرایطی که ما با آن‌ها روبرو هستیم پیچیده‌تر از آن است که چنین گزاره‌های بسیطی بتوانند به تنهایی واقعیات را نشان داده و به شکل مناسبی آن‌ها را تبیین کنند.

وقتی که می‌بینیم فردی که در غرب متولد شده و تحصیل کرده و در نظام دموکراتیک و جامعه مرفه غربی پرورش یافته و به زبان انگلیسی یا فرانسه به عنوان زبان مادری خود حرف می‌زند، سر بریده یک انسان بی‌گناه سوری یا عراقی را به دست گرفته و در هوا تکان می‌دهد و تصویرش در تلویزیون و فضای مجازی منتشر می‌شود، دیگر نمی‌توان با توجیحات ساده‌انگارانه پیش گفته، قانع شد، یا اینکه به سرزنش و اتهام زنی به طرف دیگر بسنده کرد. امروزه ما شاهدیم که کودکانی که در محیط‌های دموکراتیک پرورش یافته‌اند، به راحتی همسایگان خود و حتی یکدیگر را می‌کشند. در نتیجه دیگر نمی‌توان به راحتی متقاعد شد که چنین قساوت خون‌باری منحصر به یک دین یا اعتقاد مشخصی است، یا اینکه آن را مختص یک نظام سیاسی و تربیتی خاص در جوامع غرب آسیا تلقی کرد.

* شرایط مؤثر در عرصه جهانی، داخلی و منطقه‌ای

چهره کریه و تلخ وضعیتی که در آن به سر می‌بریم، بسیار اسفناک‌تر از آن است که صرفاً به سرزنش کردن یکدیگر بپردازیم. حقیقت این است که اگرچه می‌توانیم اتهامات و سرزنش‌های بسیاری به یکدیگر بزنیم، اما لازم است عادت انداختن توپ به زمین یکدیگر را کنار بگذاریم.

اگر به واقع اراده کرده‌ایم که این معضل را مورد تعمق و بررسی جدی قرار دهیم، باید کار را با پرسش‌هایی ساده اما جدی از این دست آغاز کنیم که چه چیزی از یک نوجوان متولد غرب که در فرانسه یا دیگر کشورهای اروپائی و آمریکای شمالی پرورش یافته، تروریست می‌سازد؟ درست مثل نوجوانی که در افغانستان، سوریه، یمن، لیبی، عربستان و یا هر کجای دیگری در منطقه ما متولد شده است؟

بنابراین همه ما باید از این نقطه آغاز کنیم که به تروریسم به عنوان یک معضل و مشکل مشترک همگانی بنگریم و آن را مشکل ویژه یک منطقه، نژاد، دین یا مذهب خاص ندانیم.

* مسئله اصلی

«فقدان امید» است

با در نظر گرفتن شرایط تأثیرگذار، امید و در واقع فقدان امید، مسئله اصلی است.

این دقیقاً همان جایی است که فرضیات ساده‌انگارانه‌ای که این معضل را به سطح منطقه‌ای، اجتماعی، کشورهای توسعه یافته یا درحال توسعه، غربی و یا شرقی، مسلمان و یا غیر مسلمان، تقلیل می‌دهد را با خلل مواجه می‌کند.

این امر به حقیقتی ثابت و همه‌گیر تبدیل شده و یک نظریه محض و یا حتی تحلیل آکادمیک نیست که وجه مشترک تمامی کسانی که به دام خشن تروریسم گرفتار شده‌اند آن است که احساس می‌کنند در جوامع خود، و حتی در عرصه جهانی، از احترام محروم هستند و به حاشیه رانده شده‌اند. آنها آمیدی به فردای بهتر نداشته و هیچ امکان واقعی و عملی برای شکوفائی در شرایط اجتماعی انسانی نمی‌یابند.

این وضعیت چه در جوامع غربی که درون گرائی و بیگانگی هراسی بیش‌تر در آن رواج دارد و چه در منطقه که جوامع، در حال توسعه هستند و دولت‌های حاکم، نمی‌توانند چنین امکانی را برای آنان فراهم کنند؛ صادق است. موج احساسات ملی‌گرایانه که طی سال‌های اخیر در نتایج انتخابات اروپا و آمریکا تجلی یافته تنها می‌تواند این پدیده را تشدید کند.

از سوی دیگر در منطقه غرب آسیا، حتی با پذیرش تفاوت‌ها میان جوامع در مورد نحوه برگزاری انتخابات به عنوان روش مشارکت مردمی در تعیین سرنوشت، صرفاً در معدودی از کشورهای غرب آسیا، برای توده مردم امکان ابراز ناراضی‌شان از طریق صندوق رأی وجود دارد. به واقع صندوق رأی و یا حتی تصویری از مفهوم آن، در بسیاری از کشورهای منطقه ما وجود

* به حاشیه رانده شدن، محرومیت، فقدان احترام در حالی که در کشورهای غربی، صندوق‌های رأی به طور کلی کارکرد مؤثری دارند، مشکل در روند دیگری نهفته است که به صورت خطرناکی در حال تشدید است.

در نتیجه، وقتی بخش‌های مهمی از جمعیت که به صورت نهادین به حاشیه رانده شده‌اند، خود را در سمت بازنده حس می‌کنند، و بدتر آنکه می‌بینند باورها، ارزش‌ها و مقدسات آن‌ها به صورت منظم در معرض حمله است، نباید متعجب شویم که برخی از آن‌ها که حتماً اقلیت ناچیزی از جوامع اسلامی در غرب هستند به روش‌هایی غیر از اعتراض مسالمت آمیز روی می‌آورند.

اخیراً یک سیاستمدار اروپائی در تشریح این وضعیت گفت: «در غرب، اگر به سیاه پوستان حمله کنید، شما یک نژادپرست هستید؛ اگر به یهودیان حمله کنید، شما یک ضد یهود هستید؛ اما اگر به مسلمانان حمله کنید، شما از حق آزادی بیان خود استفاده می‌کنید.» این در واقع تعبیر صریح شرایط واقعی و در عین حال مسئله‌ساز کنونی یعنی، حمله مستقیم به وجود و هویت مردم یا جماعتی مشخص است. چنین شرایطی منجر به شکل‌گیری رنجش و خشمی می‌شود که هیچ ارتباطی با هیچ نظام عقیدتی ندارد.

ادبیات غنی موجود در زمینه تجزیه و تحلیل اجتماعی، در کنار یافته‌های به دست آمده از مطالعات موردی متعدد در جوامع مختلف - از جمله در مورد خاص ناآرامی اجتماعی چند سال گذشته در فرانسه تصویری نگران کننده از واقعیت به حاشیه راندن و بیگانه‌سازی اجتماعی، فرهنگی و سیاسی جوامع را نشان می‌دهد. بنابراین وظیفه ما است که در مسابقه بین استیصال و ایجاد امید پیروز شویم.

* متغیرهای مؤثر دیگر

با کنکاش و تعمق بیشتر در می‌یابیم که مجموعه‌ای از متغیرهای مؤثر دیگر هم وجود دارند. برخی از افرادی که بدترین اعمال وحشیانه را به نام اسلام مرتکب شده‌اند، حتی به شریعت اسلامی هم عمل نمی‌کنند. به عنوان مثال، فردی که به خواربار فروشی ویژه یهودیان در پاریس وارد شد و شروع به تیراندازی به مردم کرد، همراه با دوست دختر خود بود، در حالی که می‌دانیم نه تنها یک مسلمان متعصب، بلکه یک مسلمان عامل به اعتقادات نیز وارد چنین رابطه‌ای نمی‌شود.

حمله نیس در فرانسه - حمله به مردان، زنان، و کودکان با کامیون - نیز توسط فردی انجام شد که به طور مرتب به مشروب فروشی می‌رفت. همان گونه که اکثر مردم می‌دانند، نوشیدن الکل نیز با اصول ایمان سازگار نیست. بنابراین، ما در اینجا با یک مشکل اجتماعی - فرهنگی و نه یک پدیده دینی مواجه هستیم. یک پدیده اجتماعی که با حس عمیق محرومیت، بیگانگی و به حاشیه رانده شدن در محیطی مرفه و توسعه یافته ایجاد شده و عملاً افراد، گروه‌ها و جوامع را از امنیت، احترام، مشارکت و امید محروم می‌کند. ارتباط میان مسئله هویت و پیامدهای نازیبا و غیر قابل قبول خدشه‌دار کردن آن را به هیچ وجه نمی‌توان نادیده گرفت. این امر یکی از عوامل مؤثر در بروز معضلات پیش گفته است که باید آن را به دقت مطالعه و برای آن راهکارهای مناسب اندیشید.

* مداخله و گرایش‌های سلطه‌گرا

موضوع بعدی برای بررسی، مشکل مزمن و قدیمی تهاجم خارجی و اشغال و پیامدهای آن است. اشغال هفتاد ساله سرزمین فلسطین مهمترین معضل در این رابطه است. این مشکل با مداخلات سیاسی و نظامی سازمان یافته ایالات متحده آمریکا برای حفظ، تداوم و شکل‌دهی ترتیبات و معماری مورد نظر منطقه‌ای و «نظم نوین جهانی» خود تشدید شده است.

هنگامی که جورج دبلیو بوش رئیس جمهور وقت آمریکا طی سخنرانی در مجمع عمومی سازمان ملل متحد ظهور «نظم نوین جهانی» را اعلام کرد، وی در این توهم بود که ایالات متحده آمریکا پیروز جنگ سرد شده است. در حالی که در واقع اتحاد جماهیر شوروی تا حد زیادی به دلیل پوسیدگی داخلی از هم فرو پاشیده بود. در جهان کنونی که بازی با حاصل جمع صفر در آن معنی نمی‌دهد، این غرب نبود که پیروز جنگ سرد شد؛ بلکه این شوروی بود که جنگ را باخته بود. اما توهم پیروزی غرب و آمریکا موجب شکل‌گیری ذهنیت و تلاش برای نهادینه کردن سلطه از طریق مداخلات مکرر نظامی شد. این مداخلات نظامی تقریباً یک بار در سال در دوره ریاست جمهوری بوش (پدر) و حتی کلینتون روی داد. برخی ممکن است عملیات نظامی عمده تقریباً سالیانه آمریکا طی دهه ۱۹۹۰ در عراق، تهاجم به سومالی، حمله به لیبی، کوزوو و جاهای دیگر در اروپا را در دهه اول پس از جنگ سرد فراموش کرده باشند؛ همه این عملیات‌ها بازتابی از تمایل ایالات متحده آمریکا برای استفاده از نیروی نظامی برتر خود در جهت نهادینه کردن برتری موقتی‌اش در نظم جهانی در هم ریخته بود.

روند استفاده فعال ایالات متحده آمریکا از نیروی نظامی در سال ۲۰۰۱ و با غلبه نو محافظه کاران در واشنگتن به نقطه اوج خود رسید. تراژدی ۱۱ سپتامبر به تهاجم و اشغال تمام عیار افغانستان و سپس حمله به عراق و اشغال آن انجامید. تصادفاً، این دو

ماجراجوئی نظامی آمریکا موجب نابودی دو دشمن ایران، یعنی طالبان در شرق و رژیم بعث در غرب ایران شد. اما برای قضاوت در مورد آن مداخلات، با دیدی آینده‌نگر و در چشم انداز گسترده منطقه‌ای، باید بگوییم که این مداخلات، قمارهای سیاسی فاجعه‌بار و پرهزینه‌ای بود که به صورت اجتناب‌ناپذیری موجب بی‌ثباتی شد و همه کنشگران مشروع منطقه را تهدید کرد. در فوریه ۲۰۰۳، کمی قبل از حمله آمریکا به عراق، زمانی که به عنوان سفیر و نماینده دائم ایران در سازمان ملل متحد فعالیت داشتیم، در جلسه شورای امنیت اظهار کردم: «با توجه به وضعیت جامعه عراق و کل منطقه، عوامل ناشناخته فراوانی وجود دارد و هیچ طرفی نمی‌تواند آثار آنها را بطور دقیق محاسبه و پیش بینی کند. اما یک نتیجه تقریباً قطعی است و آن اینکه، این ماجراجوئی حساب نشده در عراق، به گسترش فوق‌العاده افراط‌گرایی خواهد انجامید.» این تحلیل بسیاری از همکاران من در دیگر کشورهای منطقه بود، هر چند تعداد کمی از آن‌ها تمایل داشتند آن را علناً بیان کنند. این نحوه استدلال و پیش بینی نیازمند نبوغ خارق‌العاده‌ای نبود و صرفاً مبتنی بر محاسبه ساده واقعیت‌های اساسی کنش و واکنش در منطقه ما بود.

در حال حاضر کاملاً روشن است که این دو قمار شکست خورده ریشه وضعیت‌های غم‌انگیز مستمری است که امروز در افغانستان، عراق و سوریه شاهد آن هستیم.

آیا با گذشت پانزده سال از حمله به افغانستان، این کشور امروز امن‌تر از سال ۲۰۰۱ شده است؟

جدای از خرسندی ناشی از شکست طالبان، این واقعیت باقی است که روح و روان جراحت دیده مردم افغانستان و در نتیجه حس عمیق خشم هم‌چنان جامعه جنگ‌زده افغانستان را آزار می‌دهد.

تداوم وضعیت ناامنی و درگیری‌های داخلی، با عواملی از جمله فقدان سرمایه‌گذاری جدی در اقتصاد افغانستان ممزوج و در نتیجه منجر به گسترش اقتصاد مبتنی بر قاچاق مواد مخدر شده است.

نتیجه نهائی تهاجم خارجی، تداوم سیطره خشونت و فعالیت‌های تروریستی مهار نشده، همراه با تجارت و قاچاق بی‌رقیب مواد مخدر و تأمین حجم بسیاری از هروئین جهان بوده که ما در ایران باید با آن مقابله کنیم.

ماجراجوئی نظامی در عراق نیز باعث شکل‌گیری زنجیره‌ای از حوادث و اوضاع غیرقابل مهار از جمله ظهور و یورش گروه‌های تروریستی مانند داعش و جبهه النصره و زنجیره‌ای از خشونت‌های کاملاً بی‌سابقه، بی‌رحمانه و وحشیانه آنها در همسایگی ما شده است.

نمونه‌های متعدد اقدامات تروریستی انتحاری در سال‌های اخیر، از جمله به کارگیری نیروهای نوجوان حتی ۱۴ ساله، به خشم عمیق در میان مردمی اشاره دارد که به شکل تحقیرآمیزی تحت انقیاد اشغال خارجی هستند.

این وضعیت تنها نتیجه یک تلقین ایدئولوژیک و شستشوی مغزی گروهی منزوی از متعصبان نیست. بلکه یک پویش سازمان‌دهی شده، برخوردار از منابع مالی فراوان، با استفاده از سیستم‌های ارتباطی نوین و تکنیک‌های پیشرفته شستشوی مغزی به منظور جذب و آموزش انبوهی از بمب‌گذاران انتحاری است. اصطلاح «جاذبه گروه‌های تروریستی» گیج‌کننده و برهم‌زننده ذهن است؛ چنین موضوعی درک مشترک ما از جهان مدرن را به چالش می‌کشد.

بسیاری از تحلیل‌گران راجع به حس عمیق ناتوانی و خشمی که در ابتدا در مسئله‌ی هم‌چنان حل نشده فلسطین ایجاد شد و در دوران اخیر با اشغال خشونت‌آمیز دیگر سرزمین‌های عرب و مسلمان شکل گرفته است، مطالب زیادی نوشته‌اند.

در واقع، ما در این منطقه محصولی را درو می‌کنیم که بذر آن را دیگران در این سرزمین کاشته‌اند، و آن درد و رنج ناشی از پیامدهای طولانی مدت «خطوط کشیده شده در شن و ماسه» طی یک قرن گذشته است.

* دوران هژمونی و سلطه طلبی به سرآمده است

ضروری است که از ماجراجوئی‌های نظامی بد فرجام در غرب آسیا یک نتیجه‌گیری گسترده‌تر ارائه کنیم و آن اینکه، دوران هژمونی (۱) و سلطه طلبی به سرآمده است.

تحولات جهانی در عصر پسا جنگ سرد، به ویژه تعدد کنشگران صحنه جهانی، تلاش هر یک از قدرت‌های جهانی برای اقدام به عنوان یک قدرت مسلط و هژمون را غیر ممکن ساخته است، هر چند که این قدرت جهانی در توانمندی نظامی، اقتصادی و معنایی دارای مزیت‌های نامتقارن باشد. تنها همین واقعیت که کنشگران غیر حکومتی امروزه به کنشگران امنیتی مهم و تعیین کننده تبدیل شده‌اند، یک دلیل مهم برای مرگ سلطه طلبی و هژمونی است.

چنین گرایش‌های سلطه طلبانه‌ای بین سال‌های ۱۹۹۰ و ۲۰۰۵ هزینه چند تریلیون دلاری برای مالیات دهندگان آمریکائی و غم و اندوه بسیار و بدبختی و ویرانی فراوان برای ابنای بشر داشته است. متأسفانه، نتیجه دیگری که همچنان ادامه دارد، تحمیل هزینه‌های سنگین در شکل خشونت‌های افراط‌گرایانه در منطقه ما و فراتر از منطقه است.

امیدواریم که احساسات ملی گرایانه نابجا این تمایلات فاجعه بار سلطه طلبی را مجدداً احیاء نکند؛ هر چند که ممکن است جاذبه طنین عوام‌فریبانه این احساسات انتخاب کنندگان را فریب دهد. همه کنشگران منطقه‌ای باید بدانند که همین وضعیت در مورد گرایش‌های سلطه طلبانه منطقه‌ای نیز صادق است. به ویژه در غرب آسیا که پیش از این هم هزینه‌های سنگینی به خاطر تمایلات سلطه طلبانه جهانی دیگر قدرت‌ها پرداخت کرده است.

انتظار می‌رود سایر قدرت‌های منطقه برای پذیرش این خصیصه اصلی دوران کنونی که همانا ناکارآمدی سلطه‌گری و سلطه پذیری است، با ایران همراه شوند.

* عناصر داخلی

چنانچه برای فهم وضعیت جوامعی که دچار درگیری و خشونت هستند، صرفاً به عوامل خارجی تمرکز کرده یا بر نظریه‌های

توطئه‌ای اتکا کنیم، راه به صواب نبرده‌ایم.

حقایق مشخص و مشهود پیرامون ما کافی است:

جوامع در حال توسعه با تهاجم و اشغال، دچار شکاف شدند، روندهای توسعه‌ای آن‌ها با مانع مواجه شد، فقر در آن‌ها در حال گسترش و وخیم‌تر شدن است، پیامدهای منفی فقر برای بافت اجتماعی، مشتمل بر بیکاری گسترده و چشم انداز ضعیف برای آینده‌ای بهتر و سالم‌تر، همگی به محیط اجتماعی ناسالمی اشاره دارند که زمینه را برای تولید و تکثیر اشکال مختلف بیماری‌های اجتماعی و خشونت سیاسی فزاینده و خودافزا فراهم و بارور می‌کنند.

* ناکارآمدی دولت

مهم‌ترین عنصر داخلی موزائیک پیچیده پیش‌روی ما، ناکارآمدی سازمان و نظام دولت در پاسخگویی و تأمین درخواست بنیادین توده مردم برای برخورداری از کرامت است.

واقعیت آن است که برخی از شریرترین بمب‌گذاران انتحاری از مرفه‌ترین جوامع غرب آسیا و برخی از خانواده‌های دارای شرایط نسبتاً خوب آمده‌اند.

داستان کامل عوامل حادثه یازده سپتامبر را همه می‌دانیم؛ از ۱۹ نفر عوامل این حادثه، ۱۵ نفر از عربستان سعودی، ۲ نفر از امارات متحده عربی و یک نفر از مصر و لبنان بودند. بنابراین، به نظر می‌رسد فقر و محرومیت نمی‌تواند همه چیز را توجیه کند. لذا سؤال را این گونه مطرح می‌کنم که چرا افرادی با برخورداری از تمکن مالی و رفاه به افرادی با رفتارهای «غیر عقلانی» و در حد «جنایت‌کاران» تبدیل می‌شوند.

برای تحلیل‌گرانی که تلاش می‌کنند موج بی‌سابقه خشونت‌های به ظاهر بی‌معنی در منطقه ما را تبیین کنند، دلیل اولیه و درونی موضوع، ناکارآمدی تاریخی سازمان و نظام دولت در رسیدگی و واکنش مؤثر به تمایلات بنیادین مردم خود است.

درک منطق ذاتی شورش توده‌های محروم در برابر دستگاه دولتی غیر پاسخگو و ناکارآمد در غرب آسیا چندان دشوار نیست؛ شورش علیه تمامیت نظام دولتی و ناتوانی نظام دولتی برای رسیدگی به نیازهای اساسی و خواسته‌های مردم ریشه موضوع است. این امر قطعاً می‌تواند در چارچوب ناتوانی مایوس‌کننده جهان اسلام برای حل و فصل اوضاع فلسطین درک و تجزیه و تحلیل شود. اما مسئله صرفاً به این موضوع محدود نمی‌شود. در مورد کاستی‌های نهادین این جوامع در ارتباط با چالش‌های جاری و کنونی بسیار می‌توان گفت و نوشت، اما این موضوع بحث ما در این نوشتار نیست، مگر تا جایی که این مسائل به دو مشکل افراط‌گرایی و تروریسم ارتباط پیدا کنند.

* تلاش برای انحراف

احساس ناامیدی و افسردگی در جوانان موقتاً و به صورت ماهرانه توسط عوام فریبان افراطی و حامیان مالی آن‌ها به شکل خشونت‌های بی‌منطق و وحشیانه علیه مردم بی‌گناه منحرف شده است؛ ولی در نهایت این خشم بنیادهای دولت‌های منطقه را نشانه گرفته است.

لذا، تلاش برخی دولت‌ها برای خنثی کردن این تهدید داخلی و حیاتی از طریق فرافکنی و منحرف کردن خشم اجتماعی به سمت دشمنان جعلی خارجی اشتباهی خطرناک است.

همانطور که پیش‌تر هم اشاره شد، برخی از دولت‌های منطقه به تحریک، تسلیح و تأمین مالی گروه‌های افراط‌گرا مانند داعش و النصره روی آورده‌اند و از این گروه‌ها برای جنگ‌های نیابتی در سوریه، عراق و جاهای دیگر استفاده می‌کنند.

گرچه این ساده لوحی متوهمانه به کشتار صدها هزار نفر انجامیده است ولی یقیناً منجر به نتیجه «مطلوب‌شان» یعنی «نابودی سوری‌ها و افراط‌گرایان توسط یکدیگر در معرکه سوریه» نشده و نخواهد شد. در عوض، هیولاهائی ایجاد شده که نه تنها از طریق خون‌ریزی نابود نمی‌شوند، بلکه در واقع با انتشار تصاویر اقدامات خشونت آمیز خود به جذب و استخدام مزدوران جدید می‌پردازند. و از هم اکنون، خشم واقعی خود را با گزیدن دستانی که آن‌ها را تغذیه کرده و پروراندند، نشان داده‌اند.

* ایدئولوژی حذف

فراتر از ناکارآمدی، بی‌توجهی و عدم پاسخ‌گویی دستگاه دولتی و تلاش برای انحراف تمرکز از سوی آن دولت‌ها، یک عنصر شبه ایدئولوژیک مبتنی بر تفرقه، نفرت و طرد و حذف «طرف دیگر» وجود دارد.

این ایدئولوژی به پیام حقیقی و اصیل اسلام آن گونه که در کتاب قرآن و سنت پیامبر (ص) منعکس شده است هیچ ارتباطی ندارد.

متأسفانه، در درون جامعه مسلمان، ایدئولوژی مبتنی بر مفهوم «تکفیر» یا طرد وجود دارد که در تضاد با آموزه‌های بنیادین قرآنی است.

گروه‌های تکفیری شامل القاعده، طالبان، داعش، النصره و دیگر گونه‌های جدید کوچک‌تر، به طور کامل و با گشاده‌دستی توسط دلارهای نفتی تأمین مالی می‌شوند که به راحتی قابل ردیابی هستند. چنین کاری از طریق شبکه‌ای از مساجد و مدارس مذهبی هم در جوامع مسلمان و هم در جاهای دیگر در گستره جهانی اجرا و پیگیری شده است.

چنین ترویج و نشر گسترده از نفرت در سطح جهانی طی حدود چهار دهه گذشته به عنوان اسلام به اصطلاح «میان‌رو» برای مقابله با ایران «رادیکال» به جهان و به ویژه به ایالات متحده آمریکا و متحدان آن، فروخته شده است. به عبارت دیگر، این روند نه تنها توسط ایالات متحده آمریکا و متحدان غربی آن تحمل شده، که حتی ترویج و حمایت نیز شده است.

با وجود این، در نتیجه تشدید تنفر مردم از ماجراجوئی‌های نظامی و مداوم ایالات متحده آمریکا در افغانستان و عراق و هم چنین سرخوردگی گسترده مردم به خاطر بن بست‌های اجتماعی، اقتصادی و سیاسی داخلی در غرب آسیا و فراسوی آن، تلقی

انحرافی و تکفیری از اسلام شیوع و گسترش یافت. در نتیجه این روند، عوام فریبان این قرائت اشتباه و منحرف از اسلام را تزریق کرده و از آن مجموعه‌ای از گروه‌ها و نیروهای سازمان یافته درست کردند که برخی از آن‌ها توانمندی نظامی قابل توجهی نیز یافته و با استخدام بقایای بعضی‌ها در عراق از یک سو و بهره‌گیری از شبکه‌ای گسترده برای جذب افراد از میان اقلیت‌های مسلمان به حاشیه رانده شده در غرب اهداف خود را به پیش برده‌اند. روند خود افزای چرخه کنش و واکنش، تهدید فوری و قریب الوقوع را به داخل جوامع پیشرفته و دموکراتیک کشانده در حالی که دولت مردان آنها تصور می‌کردند در برابر چنین پدیده‌ای مصون هستند. به همین دلیل و تحت این شرائط، معضل چرکینی که به نظر برخی تنها با منطقه، شرائط محلی و فرهنگ مشخصی پیوند داشت، خود را بر جامعه بین‌المللی به عنوان یک منبع تهدید فعال و گسترده، از شرق تا غرب آسیا، شمال آفریقا، اروپا، و حتی شمال آمریکا تحمیل کرد.

* در جستجوی

راه‌حل‌های پایدار

وجود تهدید و ماهیت به ظاهر سخت و محکم آن همان گونه که وضعیت عراق و سوریه به وضوح نشان می‌دهد منجر به آگاهی رو به رشد جمعی در سراسر جهان هر چند به درجات مختلف و نیز اجماع فزاینده سیاسی بین‌المللی در زمینه نیاز فوری برای مقابله با این پدیده و تهدید شوم شده است.

ایران که خود قربانی تروریسم از نخستین روزهای آغاز انقلاب اسلامی است، به ضرورت واکنش قاطع، فراگیر و جمعی منطقه‌ای و بین‌المللی در برابر این تهدید و شرایط تمهید کننده آن باور دارد.

ابتکار «گفتگوی تمدن‌ها» که در سال ۱۹۹۸ قبل از حادثه یازده سپتامبر و فراگیر شدن مفهوم «برخورد تمدن‌ها» در میان عموم مردم توسط ایران پیشنهاد شد و ابتکار «جهان علیه خشونت و افراط‌گری» (WAVE) که توسط رئیس‌جمهور روحانی در سال ۲۰۱۳ پیشنهاد شد و هر دو به تأیید مجمع عمومی ملل متحد رسیده‌اند، با درک صحیح و به هنگام شرایط اجتماعی، فرهنگی و جهانی که منجر به شکل‌گیری و گسترش خشونت افراط‌گرایانه می‌شوند، ارائه شدند. موفقیت در این زمینه به مشارکت تمام کنشگران، در هر دو سطح منطقه‌ای و بین‌المللی بستگی دارد.

در بعد منطقه‌ای، تهاجم صدام حسین علیه ایران در شهریور ۱۳۵۹ و جنگ تحمیلی پر هزینه ۸ ساله پس از آن، این درس بزرگ را در منطقه خلیج فارس به همه آموخت که نباید وارد یک منازعه نظامی دیگر شوند. ایران بسیار امیدوار بود که همسایگانش از جنگ ایران و عراق آموخته باشند که هیولائی که آن‌ها برای از بین بردن یک دشمن جعلی ساخته بودند به کابوس خودشان تبدیل شد؛ هر چند که ظاهراً آنها این درس را فرا نگرفتند. این جنگ، هم چنین ضرورت ایجاد ترتیبات و سازوکارهای امنیت منطقه‌ای را نشان داد و این مهم در بند ۸ قطعنامه ۵۹۸ شورای امنیت ملل متحد که جنگ ایران و عراق را پایان داد، گنجانده شد که همچنان برای ایجاد همکاری‌های امنیتی منطقه‌ای کارآمد است.

* پیشنهاد تشکیل مجمع گفتگوی منطقه‌ای

گرچه گروه‌هائی مانند داعش و شاخه‌های آن باید به طور مؤثری تضعیف شده و شکست داده شوند، ترمیم و بازسازی جدی و معنادار صلح و ثبات در غرب آسیا و به ویژه منطقه خلیج فارس، به پذیرش مجموعه‌ای از اصول مشترک برای فهم متقابل و همکاری‌های امنیتی منطقه‌ای و دسته جمعی پیوند خورده است.

تاریخ و نمونه‌های مشخص در مناطق دیگر به ویژه در اروپا و آسیای جنوب شرقی به ما می‌آموزد که کشورهای منطقه‌ای به غلبه بر وضعیت فعلی تفرقه و تنش و حرکت جایگزین در مسیر شکل دادن به یک سازوکار کارآمد، متعادل و واقع بینانه منطقه‌ای نیازمند هستند؛ سازوکاری که می‌تواند با یک مجمع گفتگوی منطقه‌ای شروع شود. چنین مجمعی باید مبتنی بر اساس اصول کلی شناخته شده و اهداف مشترک، مشخصاً احترام به حق حاکمیت، تمامیت ارضی و استقلال سیاسی تمام کشورها، تغییرناپذیری مرزهای بین‌المللی، عدم دخالت در امور داخلی دیگران، حل و فصل مسالمت آمیز اختلافات، ممنوعیت تهدید یا استفاده از زور، و نیز ترویج صلح، ثبات، پیشرفت و رفاه در منطقه باشد. چنین مجمعی می‌تواند به ترویج درک و تعامل در سطوح حکومتی، بخش خصوصی و جامعه مدنی کمک کند و منجر به توافق در طیف گسترده‌ای از مسائل، از جمله تدابیر اعتماد ساز و امنیت ساز؛ مبارزه با تروریسم، افراط‌گرایی و فرقه‌گرایی، تضمین آزادی کشتیرانی و جریان آزاد نفت و سایر منابع و حفاظت از محیط زیست شود.

این مجمع گفتگوی منطقه‌ای در نهایت می‌تواند باعث توسعه ترتیبات رسمی‌تر همکاری امنیتی و عدم تجاوز شود. در حالی که این گفت‌وگو باید به ذی نفعان مرتبط منطقه‌ای واگذار شود، چارچوب‌های نهادی موجود برای گفت‌وگو و به ویژه سازمان ملل متحد نیز می‌توانند برای تحقق این هدف استفاده شوند. نقش منطقه‌ای برای سازمان ملل متحد که پیش از این در قطعنامه ۵۹۸ شورای امنیت پیش بینی شده است، می‌تواند به کاهش دغدغه‌ها و نگرانی‌ها، به خصوص نزد کشورهای کوچک‌تر، تمهید تضمین‌ها و سازوکارهائی برای حفظ منافع مشروع جامعه بین‌المللی و پیوند هر گونه گفتگوی منطقه‌ای با مسائلی که ذاتاً فراتر از مرزهای منطقه می‌روند، کمک کند.

* اصلاح ادراکی

تفکر و تعمق در دلائل بنیادی وضعیت‌های مختلف در منطقه غرب آسیا برای مثال در سوریه یا در یمن از جمله چرایی و چگونگی تحول وضعیت‌های جاری، خارج از حیطه بررسی این نوشتار است.

با این حال، درک دلائل، عوامل و سیاست‌هائی که به توسعه و ظهور این شرایط غم‌انگیز کمک کرده است، نباید دشوار باشد. همان گونه که یک سیاست‌مدار آمریکائی زمانی گفته بود، «هر کسی محق است عقیده‌ای برای خود داشته باشد، اما نمی‌توان واقعیات را برای خود تولید کرد.» واقعیات در معادلات منطقه غیرقابل تردید هستند و زمان آن است که همه قبل از تلاش برای رفع مشکل، بر روی واقعیات توافق کنند.

با بهره‌مندی از تجربه گذشته و با نگاهی به وضعیت گسترده‌تر جهانی، لازم است دو نگاه متضاد برای بررسی بحران‌های منطقه‌ای و بین‌المللی به طور کامل شناسائی و تفکیک شود: ذهنیت با حاصل جمع صفر در مقابل رهیافت با حاصل جمع غیر صفر. در دنیای جهانی شده که در آن همه چیز از محیط زیست تا امنیت جهانی شده، تقریباً غیر ممکن است که به هزینه دیگران بتوان دستاوردی داشت. رهیافت‌های با حاصل جمع صفر به برآیندهای با حاصل جمع منفی منجر می‌شوند. به عبارت بسیار ساده، باید بین سناریوی «باخت باخت» در مقابل سناریوی «برد برد» یکی را انتخاب کرد. هیچ حد وسطی وجود ندارد. در نتیجه، منازعه در عراق، سوریه، یمن و بحرین راه حل نظامی ندارد. من نمی‌توانم با صراحت بیشتر بر این موضوع تأکید کنم. این منازعات به راه حل سیاسی، مبتنی بر رهیافت با حاصل جمع مثبت نیاز دارند که در آن هیچ کنشگر اصیل طبیعتاً به غیر از کسانی که خشونت افراطی را هدایت و رهبری می‌کنند از این فرآیند حذف یا به حاشیه رانده نشوند. متأسفانه، چنین حکمی در حرف ساده‌تر از عمل در دنیای واقعی، یا حتی در باور است. با وجود این، ممکن است به منطق این حکم پناه ببریم که «هر جا که اراده‌ای باشد، راهی وجود دارد.» تحولات مثبت در لبنان برای انتخاب رئیس‌جمهور جدید، پس از دو سال طولانی منازعه تلخ سیاسی و هم‌چنین تحول اخیر در سازمان اوپک که در آن تمام طرف‌ها برای رسیدن به یک راه حل دارای منفعت متقابل، اختلافات خود را کنار گذاشتند یا به عبارت دقیق‌تر از یک برآیند کاملاً فاجعه‌بار جلوگیری کردند - یک درس سیاسی ساده اما مهم را به نمایش گذاشت: طرف‌های ذی‌نفع، انتظارات حداکثری با حاصل جمع صفر خود را به نفع یک مصالحه کارآمد رها کردند.

با نگاهی به موقعیت‌های دیگر، به ویژه در سوریه و یمن، می‌توان از تجربه مردم لبنان آموخت و امیدوار بود که مجموعه روند سیاسی که تعاملی همراه با بده‌بستان و روندی مستلزم مصالحه و فراگیر بودن است می‌تواند به کشتار دهشتناک جاری پایان دهد.

هر چه زودتر در این زمینه اقدام کنیم، بهتر است.

با وجود دشواری‌های هر بحران، همیشه امکان‌هائی برای کاوش و در نهایت رسیدن به نتیجه‌ای که برای همه طرف‌های درگیر قابل قبول باشد، وجود دارد.

یا به صورت صریح‌تر، همیشه راهی برای «رسیدن به توافق» وجود دارد. اما برای انجام این کار، تعریف مسأله نیازمند بررسی دوباره است.

هنگامی که یک مسأله از دیدگاه حاصل جمع غیر صفر تعریف شد، مهم‌ترین گام به سوی حل و فصل آن برداشته شده است. چالش در درجه اول ماهیتی شناختی و ادراکی دارد. هنگامی که کنشگران آماده کنارگذاشتن پیش‌دوری‌های خود باشند و متفاوت فکر کنند، سیاست‌ها و اقدامات مناسب نیز به دنبال خواهند بود.

پی‌نوشت:

(1) هژمون، مفهومی است برای توصیف و توضیح نفوذ و تسلط یک گروه اجتماعی بر گروهی دیگر، چنان‌که گروه مسلط، درجه‌ای از رضایت گروه تحت‌سلطه را به‌دست می‌آورد و با «تسلط داشتن به دلیل زور صرف» فرق دارد.

[[برگرفته از: Joseph, Jonathan (2002), Hegemony: a realist analysis, New York: Routledge, ISBN 0-415-26836-2]]

* عامل منطقه‌ای

امروزه به روشنی یک عنصر منطقه‌ای نیز در خشونت‌های افراط‌گرایانه فعلی، به ویژه در عراق و سوریه وجود دارد. سقوط صدام حسین و ظهور یک دولت منتخب مردمی در عراق نگرانی‌هائی را در برخی از کشورهای منطقه نسبت به تغییر موازنه در غرب آسیا به نفع ایران ایجاد کرد که حداقل از دید آنها نیاز بود با هر هزینه‌ای چنین روندی معکوس شود. القاعده عراقی، به رهبری الزرقاوی، در یک ازدواج مصلحتی با ژنرال‌های باقی‌مانده از حزب بعث به رهبری عزت‌ابراهیم‌الدوری، بی‌ثباتی و خشونت را در عراق پس از صدام دامن زدند. مدتی بعد این ائتلاف در شکل داعش و گروه‌های مشابه دیگر ظهور یافت. حمایت آشکار برخی کشورهای منطقه‌ای که اتفاقاً متحدان غرب هستند، از این نیروها را نمی‌توان نادیده گرفت. این نگرانی بعد از سقوط حکومت‌های «دوست»، مشخصاً در شمال آفریقا و قیام در یمن تشدید و به وحشت تبدیل شد. آنچه پس از آن روی داد فراتر از عراق رفت و بدبختی و خون‌ریزی را به بحرین، سوریه و یمن کشانده، آماده غرق کردن افغانستان و آسیای میانه است. بدون آنکه بخواهیم مسبان یا خطاکاران را مشخص کنیم باید بگوئیم زنجیره‌ای از کنش و واکنش، در ترکیب با سایر رویدادها و اظهارات خاص به نفع تروریست‌های افراط‌گرا شد و خطر تشدید تحولات و حتی منازعه را ایجاد نمود.